

دکتر پارسا بناب



در پویة تاریخ، ایران را  
بهبتر بشناسیم

---

سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا

IRANIAN STUDENTS ASSOCIATION  
IN THE UNITED STATES member of:  
I.S.A.U.S. P.O. BOX 4800F  
BERKELEY, CA 94704

---

www.iran-socialists.com

## دریویة تاریخ، ایران را بهتر بشناسیم

دکتر پارسا بناب

در تاریخ معاصر، در عهد پشاور، بخاطر گسترش استقلال سیاسی و رفاه‌شناسی  
 ملی تاریخ پرگشودگی در جهان دوم در پیدایش و دو پدیده ریوس گنسیسه  
 اجتماعاً با هم رابطهٔ بی‌شمارت داشته‌اند. سخن گویند و رشد یافته‌اند.  
 البته رفاه‌دو سیاسی امپریالیست‌ها برای تسلط بر آن کشور به منظور  
 مستعمره و ناسمه مستعمره ساختن آن.

در هند جنبش‌های استقلال طلبانه و رفاه‌شناسی بخش توسط مردم آن کشور  
 علیه امپریالیسم (۱)

تیرسی تاریخ سیاسی ایران از ۱۸۲۸ تا ۱۹۱۷ در مجموعهٔ رمانتیکها و  
 همکاریهای دولت انگلستان و روسیه تزاری برای وابسته ساختن ایران و  
 مبارزات طولانی و سوده‌ای مردم ایران، سنواتهٔ مسوان یک سوههٔ جامع  
 در مطالعهٔ دو پدیدهٔ فوق‌الذکر محسوب‌گردد.

تا آغاز انقلاب بلشویکی در روسیه (انقلاب کبیر اکتبر ۱۹۱۷)، ایران  
 یک قرن حوالگاه رفاه‌دو سیاسی حسین انگلیس و روسیه برای کتب قدرت  
 در آسیا بود. در اثر توسعهٔ طلبی امپراطوری، تزارها از یک طرف و هجوم  
 استعمار انگلیس از طرف دیگر در آسیا، ایران نیز مانند چین، تایلند  
 (سام)، افغانستان، مصر، یمن و اندونزی (حینه) بتدریج از یک کشور مستقل  
 و خودکفای اقتصادی تبدیل به یک سیمه مستعمره وابسته گشت. بریتانیا  
 و روسیه با ذکر "احترام" به "شامیت" ارضی و حاکمیت ملی ایران  
 در قراردادهای دولتی خود در عمل طرحهای استعمارگرانه خود را در ایران  
 پیاده کرده و بالاخره در سال ۱۹۰۷ بطور رسمی ایران را به مناطق نفوذ  
 بین خود تقسیم کردند. (۲) آنها بدین طریق خواستند که با سرکوب  
 جنبش دموکراتیک و ضد امپریالیستی مردم ایران در دوران پرشکوه مشروطیت  
 از شیوع اندیشه‌های مترقی استقلال طلبانه و رفاه‌شناسی بختربه مستعمراتشان  
 در هندوستان و آسیای مرکزی و خاورمیانه جلوگیری کنند. چون در این امر  
 با شکست روبرو شدند، در سال ۱۹۱۱ ایران را از نظر نظامی نیز بطور

تاریکی اشغال کرده و در سالهای جنگ جهانی اول مشترکا " به سرک ———  
آزادبخواهان و استقلال طلبان دست زدند.

مفوط رزیم تزارها و پیروزی بلشویکها در روسیه به دوره " تفاهم "  
و تناسی انگلیس و روسیه (از ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۷) پایان بخشید. از این تاریخ  
به بعد، بلشویکها به رهبری لنین و بارانش نیروهای نظامی روسیه را از  
ایران تخلیه کرده و درکل از جنبش استقلال طلبانه مردم ایران علیه  
امپریالیسم انگلیس پشتیبانی کردند. (۳)

انگلیس که برای اولین بار پس از سالها رقابت و تناسی با روسیه  
میدان را در صحنه سیاسی ایران از رقیب تاریخی خود خالی یافت، درصدد  
آمد که با اتحاد وانسجی کامل ایران، نه تنها بر مصالح معنی ایران، که  
اهمیت استراتژیکی مهمی را در جنگ جهانی اول پیدا کرده بود، تسلط پیدا  
کند. بلکه از ایران بعنوان پایگاهی علیه روسیه، انگلیسی نیز استفاده  
کند. ما مورس انگلیس در سال ۱۹۱۹ عاجز ماندند، با طرح و اجرای کودتای  
عهد ملی فوریه ۱۹۲۱ ( سوم اسفند ، ۱۲۹۹) رژیم استبدادی و مونا رکی ———  
فاشیستی دودمان پهلوی را در ایران سر کار آورده، و بدین وسیله ایران  
را به نیمه مستعمره خود در خاور میانه تبدیل ساختند.

در اینجا به تحلیل معنی نظریات در باره " پروریه " تاریخی تکامل  
کشورهای عقب مانده و نیمه مستعمره اشاره میکنیم تا بعدا " به بررسی  
حکونگی مستعمره شدن ایران در چهارچوب این تحایل شوریک سپرداریم .

بر می آید. شاید بتوان گفت که یکی از - در طول تاریخ - مهم ترین دستاوردهای  
اجتماعی و حقوقی، برآمدن شورخای جدید بود. در برهه نخست و در ابتدای سال  
جاری از شه در دهه بعد از آن، چندین بار در این باره بحث گشتیم. بدین ترتیب  
آیا این کشورها که امروز بدام جهان سوم خوابیده هستند، کشورها که دارای  
مورسدهی و نحوه تولیدی بی از سرمایه داری یعنی "سندسوزان" هستند  
مستمره "می مانند و تا بقا تغییر فانی در این جوامع رخ ندهد و چگونه  
تولید و حیم سرمایه داری و امنیت امید پیدا کرده و درین سینه تنلی  
گفته است. اهمیت این جنبه تنوری محدود نمی شود زیرا این در تحلیل  
متعارف میسر به ارائه راه خنهای سیاسی متفاوتی میسر میگردند. بعضی  
معتقدند که کشورهای جهان سوم در طول تاریخ مراحل تکامل طبیعی خود را  
طی کرده و به نظامهای متداولی یا ویژه گنهای تاریخی و فرهنگی دسترس  
رسیده اند ولی در یک مرحله از تاریخ به جهت نفوذ و رمانت و سیاسی امپریال  
یا امپتیا و کشورهای توسعه یافته به جوامع وابسته و عقب افتاده تبدیل  
گشته و تا حان میسر بطور کیفی به همان شکل باقی مانده اند. ما معتقدیم این  
تاریخ استدلال میکنند که تحت این نوع شرایط تاریخی، جوامع ایستادگی  
کننده و رهائی در طول تاریخ سیاسی تا حد دوگانه ای گشته و نتیجتاً نتیجه  
در زمین ستایز از هم تبسم گشته و تکامل مخصوص به خود و جداگانه ای از نظر  
اقتصادی داشته اند. هر گداز این دو جنبه را اینکه در داخل یک کشور یا  
بزرگهای معلوم وضعی تر نداشته اند. تاریخ مذاکات خود را تا به حال  
اقتصادی و موفقیت تاریخی و سیاسی بسیار جدا از دیگری و منحصر به خود را  
وجود آورده اند. در این کشورها معیار یکدیگر از انبساط جامعه بعد از  
دوران جدید است. ورودی امپریالیستی بر ر گرفته و در یک برهه محدودی  
دو یا سه بار با گسترش امپریالیستی در سرمایه داری داشته اند. این  
دوره گشته است. تحریر کنایه میسر جامعه و بر پایه استدلال  
تلاطم تاریخی و اقتصادیک عمومی گفت کرده. این به همین مناسبت کشور

نوعه یافته است. (۴) در این نوع جوامع که با یک نوع "دولت" و دوگانگی پیچیده روبرو هستیم و سرمایه‌داری حتی در شکل وابستگی خود قادر شده است بطور مستقل از دیگر طبقات ارتجاعی دیکتاتوری خود را اعمال کند و رژیم حاکم خاصیت "دیکتاتوری ضد خلقی" را دارا می‌باشد، تنها از طریق یک انقلاب از نوع جدید یعنی انقلاب دمکراتیک سون می‌توان با وحدت نیروهای خلقی و اتحاد جنبه "متحد، امپریالیسم را اخراج و طبقات حاکمه را نکست داده و تغییر اساسی را در این نوع جوامع بوجود آورد. گروه دیگر معتقدند که جوامع کشورهای جهان سوم دیگر تبدیل به جوامع سرمایه‌داری شده‌اند، زیرا این جوامع بخصوص در سی ساله اخیر توسط امپریالیستها و رفاستهای بی‌امان آنها در بست بازار جهانی سرمایه‌داری، منتهی در حوزه‌های نفوذ مختلف درآمخته‌اند. طرفداران این نظریه بر آن هستند که علت عقب ماندگی این جوامع ناشی از ماهیت دولت آنها نبوده بلکه ناشی از وابسته بودن آنها به کشورهای منروپل می‌باشد، و درست به همین علت (وابستگی) نظام این کشورها سرمایه‌داری است و دیکتاتوری حاکم نه از نوع "دیکتاتوری ضد خلق" بلکه "دیکتاتوری بورژوازی" است. بر طبق این تحلیل ایدئولوژیهای این نظریه نتیجه می‌گیرند که در این نوع جوامع چون "بورژوازی ملی" به تحلیل رفته و در یک پروسه سریع در واقع به اردوی "بورژوازی کمپرادور" این جوامع "ملحق" شده و زندگی و اعتماد دهقانی نیز ریشه کن گشته صحبت از انقلاب دمکراتیک سون در شکل وحدت چهار طبقه "خلق (دهقانان و کارگران و خرده بورژوازی و بورژوازی ملی) بیهوده و بی ربط بوده و باید از طریق انقلاب سوسیالیستی نه به ایجاد "دولت خلقی"، بلکه بلافاصله به ایجاد "دولت سوسیالیستی" اقدام کرد. (۵)

تشریح جامع این نظریات از حوصله این نوشته خارج است ولی در اینجا توضیح پروسه تاریخی نیمه مستعمره شدن برخی از کشورهای جهان سوم بطور اعم می‌تواند به درک ما از چگونگی نیمه مستعمره شدن ایران کمک قابل ملاحظه‌ای کند.

## چگونه ایران مستعمره شد؟

فرضی و مجیدگی برویه، نیمه مستعمره شدن در تاریخ معاصر در سونه‌های روزالوکرامورگ، لسی، خوشی نیمه، ماشونه‌دون و دیگران مورد تحلیل و سوری قرار گرفته است. (۶) آنها در سونه‌ها نشان بین کشورها نسکه بنا به شرایط تاریخی استقلال ظاهرا " حقوقی و ارضی خود را حفظ کرده‌اند، و کشورها نسکه کاملاً به صورت مستعمرات درآمده‌اند، نمایز قائل مسوند، اصطلاح نیمه مستعمره که به گروه اول اطلاق مشود شامل کشورهایی ارجهان سوم مشود که در برویه، تقسیم جهان بین امپریالیستها در نیمه، فـسـرـن دوم نوزدهم از استعمار کامل فیزیکی گریخته ولی درست مثل مستعمرات مورد سیم ملی و اقتصادی قرار گرفته‌اند. حطت نیمه مستعمرگی این کشورها اصولاً زاشیده، واسگی آنها به امپریالیسم است. اگر چه اندولوگها و مورخن طبقه حاکمه، این کشورها همیشه ادعا کرده‌اند که در این کشورها در رتی و فنی امور مملکتی از استقلال واقعی بهره‌مند بوده‌اند ولی در واقعیت امر این امر حطیت عمیق نداشته است. مدارک زیادی نشان میدهند که درجه، "استقلال" این کشورها ظاهری بوده و آن نیز سجهت شانی و رقابت بین کشورهای امپریالیستی بوده است که بنا به سلسل مسامعی خود خواسته‌اند برای سلط بر این کشورها به سرخوردند و زده خورده‌های نظامی علیه همدیگر اقدام کنند. برومهای امپریالیستی که در ظاهر امر و در فرارادهای سیاسی و نظامی بین خود به "استقلال ارضی" این کشورها اشاره کرده و ظاهراً "مورد احترام" خود قرار داده‌اند، به کرات در حریان تاریخ حاکمیت ملی این کشورها را نقض کرده و داشما "از بروز هر سوع جسش و حرکت استقلال طلبانه در این کشورها جلوگیری کرده‌اند تا بدین وسیله به کنترل اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی و روابط خارجی این کشورها ادامه دهد. با تحمیل فرارادهای غیر عادلانه و سطرفه و اخذ امتیازات تجاری و سیاسی امپریالیستها نسکه تمامیت ارضی، حاکمیت ملی و استقلال سیاسی این کشورها داشما "تجاوز



کرده‌اند. اگرچه به نظر میرسد که دولتهای موجود در این کشورها از خود مردم آن مملکت و بومی بوده‌اند ولی اتخاذ سیاستهای اساسی و انتصاب مامورین عالی‌رتبه در این کشورها عمدتاً به دستور امپریالیستهای گوناگون حاکم انجام گرفته است.

شرایط و عوامل مختلف تاریخی، موقعیت ژئوپولیتیکی و اقتصادی دلائل ریشه‌ای نیمه‌ستعمره شدن ایران، اندونزی، تایلند، چین، مصر، افغانستان و یمن بوده‌اند. (۷) سرمایه‌داران اروپایی در یک پروسه دست‌اندازی و نفوذ به این کشورها، این جوامع را که در مرحله تکاملی ماقبل سرمایه‌داری خود بودند، بسوی خود کشیدند. البته نه به خاطر تبدیل آنها به جوامع سرمایه‌داری بلکه بمنظور سه خدمت درآوردن این جوامع به نفع مراکز سرمایه‌داری کشورهای متروپل. (۸) ماهیت این جوامع ماقبل سرمایه‌داری، منابع موجود طبیعی و مخصوصاً معدنی در این جوامع و رقابت امپریالیستها برای تقسیم این کشورها بصورت مستعمرات و یا بعنوان مناطق نفوذ خود، عوامل اساسی جذب این جوامع به مراکز سرمایه‌داری کشورهای متروپل محسوب میشوند.

اگر به نقشه جغرافیای سیاسی جهان نظری افکیم، متوجه میشویم که کشورهای نیمه‌ستعمره معمولاً در مناطقی واقع شده‌اند که نقطه تلاقی کشورهای سرمایه‌داری رقیب را تشکیل میدهند. به نفع امپریالیستهای رقیب بود که این کشورها را بطور کامل تسخیر نکنند. در نتیجه از طریق سازش و تبادلی بین خود، کشورهای امپریالیستی طبقه حاکمه بومی را در سر قدرت دولتی نگهداشتن تا به حکومت وابسته خود ادامه دهند و به این وسیله از بروز جنگهای نظامی بین دو کشور امپریالیستی جلوگیری نمایند. البته در این نوع شرایط جغرافیایی و تاریخی نفع امپریالیستهای رقیب بود که این کشورها را بجای اینکه تسخیر نکنند، توسط طبقه حاکمه بومی کنترل کرده و وابسته به جوره نفوذ سیاسی و اقتصادی خود سازند. تا حدی وسیله از تلاقی و عدم برخورد نظامی خود جلوگیری نمایند. کشور مثال کشور نامقدونیه توسط انگلیس که بر سر این سرزمین هندوستان تسلط

استعماری داشت بطور فیزیکی مستعمره گشت و به توسط فرانسه که بر مراسر هندوچین تسلط داشت، در عوض انگلیس و فرانسه از طریق تناسی و سازش بین خود دیدند که ناپلند توسط رژیم سلطنتی نومی آن کشور اداره شود نسا بدستوسله از تمام و تلافی نیروهای نظامی انگلیس و فرانسه در آن بخش از آسیای جنوب شرقی جلوگیری شود. در نتیجه سالها ناپلند بعنوان یک نیمه مستعمره بین مستعمرات انگلیس و مستعمرات فرانسه نقش یک "ایالت مناسی" را بعهده داشت که درست بخاطر سازش و تناسی دو کشور امپریالیستی تعیین شده بود.

مقایسه رژیمهای سلطنتی در ایران، ناپلند، انبویی و چین و افغانستان و متر و یمن نشان میدهد که طبقات حاکمه نومی در این کشورها در دوره های مختلف نقش "دروازه بان" و ژاندارم را در نفوذ و توسعه کشورهای امپریالیستی به سرزمینهای مناطق مختلف آفریقا و آسیا در حول و جوش این نیمه مستعمرات ایفا کرده اند. پیروسه، نفوذ امپریالیسم به این جوامع و تسلط تدریجی بر تمام امور اقتصادی و سیاسی این کشورها دارای نکات برجسته مشترک میباشد. در اکثر موارد هدف رخنه و تسلط این نبوده است که این جوامع را به کشورهای سرمایه داری صنعتی تبدیل سازند، بلکه بعکس هدف اصلی نیروهای امپریالیستی استثمار منابع طبیعی و انسانی و کنترل آنها به طرق مختلف در جهت به خدمت قرار دادن آنها به مراکز سرمایه داری مالی و مننوق بود. (۹)

سربیناسیا، روسیه، فرانسه و سایر قدرتهای اروپایی برای رسیدن به اهداف خود از ابزار نظامی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی استفاده میکردند و این پیروسه در دو مرحله مختلف و در عین حال مربوط به هم اتفاق افتاد. در مرحله اول یعنی از ۱۸۱۵ تا ۱۸۸۲ قدرتهای استعمارگر با حمله های نظامی و کشورکشی اکثر این جوامع را تحت کنترل خود در آوردند. در مرحله دوم یعنی بعد از سال ۱۸۸۲، هدفهای سیاسی و نظامی با منافع مالی و اقتصادی تلفیق گردیده و دوران استثمار اقتصادی و امتیاز گیری آغاز میگردد. هدف اصلی در هر دو دوره به هر صورت

تبدیل این جوامع به اشعار واسعه به مراکز سرمایه‌داری در اروپا بود تا آنکه ارسامع و بازارهای این جوامع به منظور اسانت و تجمع سرمایه و توسعه کشورهای متروپیل استفاده گردد. در تحت این شرایط، رقابت بین امپریالیستها برای استیلاگیری و نفوذ از یک طرف و واسنگی تدریجی طبقات حاکمه، بومی در این کشورها به کشورهای متروپیل از طرف دیگر باعث شد که این جوامع بتوانند رشد طبیعی خود را سوی سرمایه‌داری طی کنند و پروسه "سرمایه‌داری" که در این جوامع عقب‌افتاده به علت رقابت امپریالیستها بوجود آمده بود، باعث این شد که مردمان این جوامع در تحت استعمار اقتصادی شدید و فلاکت‌بار عقب نگهداشته شوند. (۱۰)

برتری نظامی بریتانیا، روسیه، نژاری، فرانسه و دیگر کشورهای سرمایه‌داری در مقابله با نیروهای ارتشی غیر منظم و پراکنده، بومی که از نظر تکنولوژی نظامی نیز بی‌تفاوت عقب‌افتاده بودند، جنگهای تجاوزکارانه توسط این کشورهای پیشرفته را علیه ایران (درسالهای ۱۸۱۲ و ۱۸۲۷ و ۱۸۵۶)، چین (دردهه‌های ۱۸۲۰ الی ۱۸۶۰)، افغانستان (۱۸۲۷ و ۱۸۸۰ - ۱۸۷۸)، تایلند (۱۹۰۴ و ۱۹۰۶ و ۱۹۰۹) و اندونزی (۱۸۹۱) سهل و آسان نمود. (۱۱)

این قدرتها نه تنها سرزمینهای بسیاری را اشغال کردند بلکه دست به اتحاد "مناطق جنوب" خود در آفریقا و آسیا از طریق رقابت و ستائسی زدند. (۱۲)

و اینکه سرکاری کنترل و هم‌موسی بر این کشورهای نیمه مستعمره از طریق انعقاد تگ‌تری معاهدات سیاسی، نظامی، حقوقی و بازرگانی کامل شد. امپریالیستها و تمام‌از عناصر حاکم بومی که به دست ستادگان مظلومین تبدیل شده بودند، بعنوان وسیله جهت استعمار اقتصادی و شتم ملی مردمان این جوامع استفاده کردند. در واقع سرمایه‌داران واسعه (کمپرادورها) مالکین بزرگ، بردسای قبایل و شاهان فاسد این کشورها همان وظایفی را که بوروکراسی استعماری در سرزمینهای مستعمره کامل انجام میدادند، در کشورهای نیمه مستعمره بعهده گرفتند. (۱۳)

علاوه بر اینها، کشورهای امپریالیستی برای دست یافتن به اهداف خود

تمام این کشورها را مجبور به امضای قراردادهای غیر عادلانه متعددی کردند که به موجب آنها این جوامع استقلال خود را در زمینه‌های وسایط نقلیه و مخابراتی نیز از دست داده و کشورهای امپریالیستی به آسانی با تطبیع و تهدید طبقات حاکمه در این جوامع امتیاز تاسیس پایگاه‌های زمینی و دریایی و بعداً " هوایی را در این کشورها بدست آوردند. بدنبال این نوع نفوذ و توسعه، مدیران و مشاوران خارجی بتدریج در مشاغل حساس نظامی و مالی و اداری منجمله در زمینه‌های ارتباطات حمل و نقل نیز نفوذ کردند تا اطمینان حاصل کنند که کمبرادورهای بومی وظایفشان را با وفاداری به این و با آن امپریالیست رقابت به نحو احسن انجام میدهند.

این پروسه تاریخی یعنی نفوذ و توسعه، هژمونی کشورهای امپریالیستی که بعد از کنگره وین (۱۸۱۵) شروع شد و در ربع آخر قرن نوزدهم ساقطی نقاط آفریقا و آسیا و آمریکای لاتین رسید، عواقب اقتصادی و سیاسی بشماری راه‌تنها در مراکز سرمایه‌داری اروپا (کشورهای متروپل) با رآورد بلکه در هریک از این جوامع آسیایی و آفریقایی نیز منجر به تغییر و تحولات فاسل ملاحظه‌ای گشت. (۱۲)

بررسی نحوه‌های تولیدی در این جوامع تدریجاً در تحت تاثیر نفوذ امپریالیسم یعنی سرمایه، مالی بوجود آمدند. از حوصله این مقاله خارج است. تنها کافی است تذکر داده شود که همه این کشورها از پروسه‌ای گذشتند که " نیمه مستعمره شدن " (۱۵) و یا " توسعه نیافتگی " (۱۶) خوانده میشوند. این پروسه، نیمه مستعمره شدن که نتیجه، رخیه، امپریا- لیستهای در حال رقابت در این جوامع آسیایی و آفریقایی بود، عموماً منجر به یک رشته تحولات سیاسی و اقتصادی گشت. (۱۷)

اول: آغاز " مدرنیزاسیون " در این کشورها با اعمال الگوها و چهار چوبهایی که اکثراً ریشه‌ها و خاصیت‌های غربی داشتند مشخص و همراه بود. از طریق استثمار اقتصادی و تجاوز فرهنگی و ستم ملی، قدرتهای بزرگ اروپا نه تنها قشری از سرمایه‌داران وابسته در این جوامع بوجود آوردند، بلکه زمینه را بطور ضمنی جهت پیشبرد سیاست "روپاشی کردن" و "غرسی کردن"

عادات و رسوم زندگی شهرنشینان مرفه فراهم آوردند. در دراز مدت نفوذ امپریالیستها در این جوامع و اشتهای روزافزون شهرنشینان برای کالاهای تولیدی سرمایه‌داران متروپل به تبادی که بین بخش‌شهر و بخش‌روستا در این جوامع وجود داشت شدت بخشید. امروز در این جوامع ما شاهد یک نوع نظام اقتصادی دوگانه هستیم.

دوم: اگرچه رقابت و شبانی بین مراکز سرمایه‌داری کشورهای متروپل استقلال ظاهری و ارض این جوامع را حفظ کرد ولی اساساً باعث تضعیف ساختمان اقتصادی - اجتماعی این جوامع گردید. شاهان فاسد و مستبد (که در جریان به انقباد ملی نیز تن دادند) رؤسای قبایل و بخش‌سرمایه‌داران بزرگ وابسته به بازارهای بین‌المللی کارتلها بتدریج به دست‌نشانندگان و دروازه‌بانان امپریالیستها در این کشورها تبدیل گشتند. دانشگاه‌س و توطئه‌های امپریالیستها بخصوص رقابت بریتانیا و روسیه، تزاری به منظور استیلای فتن بر آسیا و آفریقا باعث بروز جنگهای داخلی در این جوامع گردیده و در نتیجه بحرانهای سیاسی و آشوب و عدم توسعه اقتصادی این کشورها را تسریع و شدید نمود.

سوم: وابستگی این جوامع به بازارهای جهانی سرمایه‌داری، نقطه شروع اقتصاد تک‌محصولی این جوامع و نیز از بین رفتن صنایع داخلی و سنتی به علت ورود کالاهای ماشینی ارزان از این مراکز به این جوامع بود. این وابستگی همچنین بوسیله، انکاب، طبقات حاکمه بومی سنتی به اربابهای خارجی، ریشه کن شدن خانمانسوز زندگی دهقانی، رشد جمعیتها بجهت هجوم دهقانان بسوی شهرها و سکونت فلاکت‌بار در زاغه‌ها و بیفوله‌ها عمیقتر گردید. لذا وابستگی اجتماعی - اقتصادی این جوامع سنتی به مراکز امپریالیستی بعنوان یک عاملی در روابط بین‌المللی نیروهای امپریالیستی محسوب گردید. کنترل موسسات مالی مانند بانکها، ادارات گمرک و بازارهای داخلی و همچنین مالکیت بر وسائل عمده حمل و نقل و مخابرات و منابع طبیعی و معدنی توسط قدرتهای بزرگ، نهایتاً باعث شد که اقتصاد داخلی این جوامع تابعی از اقتصاد مراکز سرمایه‌داری جهانی گردد.

چهارم: نفوذ اقتصادی - اجتماعی امپریالیسم تأثیر زیادی بر ترکیب - بندی و شکل طبقات در این جوامع گذاشت. هژمونی استعمارگران در این جوامع غیر تجریمی از رشد سرمایه داری ملی مستقل بطور قابل توجهی جلوگیری کرده و در عوض قشری از سرمایه داران را کاملاً به خود وابسته ساختند. بجز از این کمبرادورها، امپریالیستها از اربابان فئودال و روئای قبایل بعنوان ابزار اصلی برای پیشبرد سیاست سیطره جوانه خود در این کشورها استفاده کردند.

بدین شکل که یک قدرت استعماری پس از نفوذ و بسط قدرت خود در این نوع جوامع اول خود را با قشر حاکمه موجود در ساخت اجتماعی، اربابان فئودال و سرمایه داران علیه اکثریت مردم متحد میکند. استعمار در همه جا سعی میکند که اشکال استعماری را که پایه وجودی این متحدین مرتجعین میباشد، حفظ نماید. (۱۸)

اگر چه اقشار وابسته به بیگانگان از روابط ضد ملی خود سود میبرند ولی بتدریج در شرایط نیمه مستعمره شرایط اجتماعی - اقتصادی برای اکثریت مردم این جوامع زبان آور و طاقت فرسا میگردد. تضعیف کشاورزی متکی به خود در روستاها و تخریب صنایع دستی در شهرها به جهت هجوم کالاهای خارجی ارزان قیمت، ضرباتی هستند که بر ساخت کشاورزی در روستاها و صنعتگری در شهرها فرود آمده و باعث عقب ماندگی اقتصادی این جوامع میگردد.

در نتیجه، نفوذ قدرتهای بزرگ در این جوامع سنتی، طبقه حاکمه و نخه (یعنی مالکین بزرگ، روئای قبایل، بعضی مقامات عالیرتبه مذهبی بوروکراتهای نظامی و دولتی و سرمایه داران وابسته و روشنفکران ارتجاعی) در صحنه اجتماعی این جوامع ظهور میکنند. بعد از مدتی این طبقات وابسته از نظر سرمایه داران سنتی و ملی و روشنفکران متعهد به خلق و مذهب - انقلابی و مترقی و مسلماً "کارگران و دهقانان به عنوان غریزه و عد ملی شناخته شده و بطور عام بدنام میکردند و به نیروهای ضد خلق معروف میشوند.

پنجم: بالاخره، معرفی تکنولوژی نامناسب اروپائی، روشهای تعلیم

و تربیت و آموزش بی ربط و اصول و مقررات اداری ناما، بوی همراه بسا  
 بیدایش و منح سبزوهای اجتماعی نوین ( برونلناریا ، سرمایه‌داری متوسط ملی  
 و روشنفکران انقلابی ) علاوه گسترش روزافزون رقابت بین امپریالیست‌ها  
 باعث توسعه، ناموزون اقتصادی - اجتماعی "دوالینه" یعنی "دوگانگی"  
 در این جوامع نیمه مستعمره میگردد. تضاد شدید بین شهر و روستا، آرهام  
 باشدگی بیشتر سبادهای سنتی، ایجاد محیط مناسب برای رشد و ارتقاء،  
 آگاهسهای ملی و طبقاتی، زمینه را برای آغاز جنبش‌های رهاشمبخش ملی  
 در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین مهیا میسازد.

بررسی ۷۰ سال گذشته نیمه مستعمرات نشان میدهد که شرایط مشخص این  
 جوامع شکل ویژه‌ای به جنبشهای رهاشمی بخش در چین، تایلند، افغانستان، مصر  
 و یمن و استوپی داد، توسعه اقتصادی - اجتماعی ناموزون، ناهمگونی  
 عوامل دهی در این جوامع ( در زمینه‌های رهبری و ایدئولوژیکی ) و  
 برخوردیهای متفاوت به امر وحدت یکپارچه خلق در درون این جوامع، و  
 دسیسه‌های متمدن و رقابت و شانی قدرتهای بزرگ و تغییرات در نیروندبهای  
 بین‌المللی در سطح جهانی و منطقه‌ای، عواملی بودند که باعث پیروزی این  
 انقلابات در بعضی از کشورها ( مثل چین ) و شکست این جنبشهای انقلابی  
 در بعضی کشورهای دیگر ( مثل ایران ) گردیدند. در کشورهایی که این  
 جنبشها شکست خوردند، آشوب‌ساز و عدم وحدت بین نیروهای خلقی، زمینه  
 را فراهم ساخت که امپریالیست‌ها بوسیله، تنها نیروی اجتماعی سازمان  
 یافته یعنی ارتش، قدرت را از طریق کودتا در دست گرفته و با کنترل  
 سیاسی منافع امپریالیست‌ها را حفظ نماید.

در بررسی این تحلیل و چهارجوب تمام، در اینجا به بررسی نفوذ و توسعه  
 رقابت‌های دول خارجی در ایران میپردازیم و در جریان این بررسی خطوط  
 برجسته، پررنگ، نیمه مستعمره شدن ایران را در دوره ۱۸۲۸ تا ۱۹۲۱ مورد  
 تحلیل قرار میدهم.

گذشته تاریخی فعالیت‌های تجاری استعمارگران اروپایی در ایران به دوره صفویه (که از ۱۵۰۲ تا ۱۷۲۲ در ایران حکومت میکردند) میرسد. در این دوره، ایرانها، که قادر به مقاومت در برابر نفوذ استعمارگران خارجی بودند، با آنها روابط بازرگانی سریا به منافع متقابل برقرار نموده و کالاهای ساخته شده ایرانی را به کشورهای اروپایی صادر میکردند. (۱۹)

بعد از حمله افغانها و سرنگونی دولت صفویه، ایران در پیروسی رقابت‌های فتودالی و قبیله‌ای قرار گرفت که این امر زمین را برای نفوذ استعمارگران و رقابت آنها در ایران فراهم ساخت. دوره بعد از سقوط حکومت صفویه مصادف با آغاز تجزیه ایران و سیوع بحران در نهادهای سیاسی و اقتصادی - اجتماعی است، که با جنگ‌های داخلی بین ایران فتودال ایالت مختلف مشخص میشود. در واقع ویژه‌گی ایران از ۱۷۲۲ تا ۱۷۷۵ تشدید نهادهای سیاسی و نظامی بین خانهای رقیب و جنگ‌های ملوک الطوائفی است که بتدریج شرایط را برای نفوذ و رقابت استعمارگران به ایران در قرن نوزدهم فراهم کرد. ناگفته نماند که ایران مدت‌ها قبل معمولاً "در دوره صفویه مورد توجه کشورهای اروپایی قرار گرفته بود. (۲۰)

در این دوره کشور ایران به جهت موقعیت جغرافیایی و داشتن منابع طبیعی دوباره مثل گذشته به مرکز مبادلات تجاری بین شرق و غرب تبدیل شده بود. امپطه‌های مناطق مختلف آسیای شرق دور و جنوب (بخصوص چین و هندوستان) پس از عبور از راه‌های ایران از طریق دریای سیاه، خلیج فارس و دریای سرخ به کشورهای اروپایی فرستاده میشد و بالعکس مال النجا - ردهای اروپای غربی و روسیه، تزاری نیز بوسیله تجار عرب و با ارامنه از راه‌های تجاری آن دوره وارد ایران میگردد و پس از عبور از قلات ایران به نقاط مختلف آسیا فرستاده میشد. آنچه که از خود ایران به عنوان امپطه تجاری در این دوره به اروپا صادر میشد، متجمله عبارت بودند از: ابریشم گیلان و شیروان، پنبه، پشم کرمان، پارچه‌های زربفت



ایریشی ، پارچه‌های اصفهانی و سگهای قیمتی و فرش .

در این دوره اروپایی ها شدیداً " برای نفوذ در ایران تقلاً میکردند . در قرن شانزدهم ، پرتغالیها پس از پیدا کردن راه دریائی هند از طریق دماغه امید با نیروی دریائی که داشتند موفق شدند که تقریباً " تمام اقیانوس هند و خلیج فارس را تحت تسلط بحری خود درآورده ، و با ایجاد پاشاها ، تجارت شرق را در تحت انحصار خود در آورند و به کشتیهای هیچ نیروی دریائی اجازه رفت و آمد در اقیانوس هند و خلیج فارس را ندهند و با اینکه در صورت اجازه نیز ، حق کشتیرانی بصورت کالای تجارتی و امتیازات دیگر اخذ کنند .

از طرف دیگر روسهای تزاری که ناظر استفاده‌های سرشار تجارتی دولت پرتغال در جریان قرن هفده در خلیج فارس بودند و معتقد بودند که در جهت گسترش امور تجارتی و نفوذ سیاسی خود باید به آبهای گرم اقیانوس هند از طریق خلیج فارس راه یابند ، در صدد آمدند که بحوی وارد میدان عمل شده و نگذارند که پرتغالیها از دورترین نقطه اروپا بیایند و محمولات گوناگون و حتی ایریشم شهرهای ساحلی بحر خزر را که در همسایگی آنهاست گرفته و به بازارهای اروپا صادر کنند . روسها مدتها برای اجرای این امر نقشه کشیده و تقلاً کردند ولیکن نتیجه‌ای عایدشان نشد تا اینکه با روی کار آمدن پتر کبیر و مدرنیزه شدن نسبی نیروهای نظامی وضع رفته رفته بتفصیح سیاست توسعه طلبانه روسیه تغییر کرد .

روسها برای دست یافتن به دریای آزاد راههای دیگری نیز میشناختند ولی بغلل جغرافیائی و نظامی صلاح در آن دیدند که از راه سرزمین ایران به جنوب سرازیر شده و با تسلط خود بر خلیج فارس و خلیج عمان از طریق کنترل تنگه هرمز به آبهای گرم اقیانوس هند نیز دسترسی پیدا کرده تا بتوانند به گسترش تجارتی و نفوذ سیاسی خود در این منطقه ادامه دهند .

برای اجرای این نقشه ، جانشینان پتر کبیر در اول کوشیدند که به تنهایی با تسخیر گرجستان و دیگر سرزمینهای قفقاز راه را جهت پیاده

ساختن استراژی نظامی خود باز کند، ولیکن مقاومت ممتد قفقازها از طرف و آمادگی در ایران برای مقابله و همچنین ظهور ناپلئون بعنوان سنگ قدرت مصارع نظامی در اروپا از طرف دیگر، مانع پیروزی روسها شد. توسعه نفوذ ناپلئون در اروپای غربی و شکست متحدین اروپائی روسه در ایتالیا توسط ناپلئون، تزار روسه را به فکر انداخت که از طریق اتحاد ناپلئون از راه ایران به هندوستان حمله کرده و به نفوذ اقتصادی و بحری انگلستان در آن سامان خاتمه دهد. چون ناپلئون نیز در فکر جهانگشایی و حمله به هندوستان بود لذا سرعت وحدت نیز بین دو امپراطور به اتحاد نظامی آنان علیه امپراطوری انگلستان در شبه قاره هند منتهی شد. برای اجرای این نقشه به همکاری در بار ایران در این رسنه احتیاج پیدا شد. اتحاد ناپلئون و تزار و قصد آنها برای تصرف هندوستان از طریق کمیک و ما لا اقل بیطرفی ایران، انگلیسها را که از مدتها قبل توانسته بودند تدریجا به هندوستان نفوذ کرده و قدرت سیاسی و نظامی و اقتصادی آن کشور را در دستگیرند، سخت به وحشت انداخت.

در اواخر سال ۱۸۰۰ میلادی واقعه‌ای در روسیه اتفاق افتاد که سیاست روسیه تزاری را در رابطه با ناپلئون و تسخیر هندوستان تغییر داد. تزار و قتل تزار روسه توسط فرماندهان نظامی روسه باعث شد در داخل روسیه، طبقه حاکمه خود را درگیر امر جانشینی ساخته و موقتا توجه خود را به امور داخلی معطوف سازد. بعد از قتل تزار که متحد ناپلئون بود جانشین او، الکساندر، ترجیح داد که با عقد قرار داد جدید با انگلستان، ناپلئون را در نقشه حمله به هندوستان تنها بگذارد. انگلیسها که حالا از طرف روسها در مورد هندوستان اطمینان پیدا کرده و خطر را موقتا فقط از طرف ناپلئون میدیدند، برای اینکه از اتحاد بین فرانسه و ایران جلوگیری کنند تصمیم گرفتند که ایران را (برای مدت کوتاهی هم که شده) گردنار و نگران مرزهای قفقاز سازند. با استفاده از دوستی خود با روسها روی مسائل اروپا، انگلیسها موفق شدند که تزار را در جهت تسخیر ایالات قفقاز، مخصوصا ارمنستان و شمال آذربایجان نه تنها آزاد گذارند، بلکه سا

اداره‌ای هم تحریک نکنند. روسها هم که منظر چپن فرسی بودند جمله خود را به گرجستان شروع کردند. بدین طریق ایرانیها از فکر اتحاد با فرانسه صرفنظر کرده و خود را آماده دفاع در مقابل مهاجمین کردند. تجاوز آنتکار روسها و حمایت انگلیسها بالاخره باعث شد که ایران تنها جواره دفاع از قفقاز را در اتحاد با ناپلئون ببیند. همچنانکه قبلاً نیز اشاره رفت ناپلئون که در این موقع شهرت عظیمی بجهت فتوحاتش در اروپا پیدا کرده و آوازه فتوحاتش به همه جا رسیده بود. رغبت زیادی به اتحاد با قدرت حاکمه ایران علیه منافع انگلیس در هندوستان نشان میداد. به این جهت نیز چندین بار کوشیده بود که توجه و ودیعتی فتحعلیشاه را در این مورد کسب کند. ولیکن طبقه حاکمه ایران تا این سال (یعنی ۱۸۰۶ میلادی) به امید آنکه بتواند از موجودیت انگلستان در هندوستان علیه تجاوز روسها استفاده کند، تردید و دودلی نسبت به دوستی با ناپلئون نشان میداد و اما در این سال تهدیدات جدی از طرف روسها، که متوجه فتح کامل گرجستان و دیگر ایالات قفقاز شده بودند، فتحعلیشاه را مجبور ساخت که عهد دوستی علیه انگلستان ببندد. طبق معاهده فین کین اشتاین، قرار شد که دولت ایران در جمله ناپلئون به هند از هر گونه کمک به امپراطور فرانسه مفاقه نکند و در عوض فرانسه نیز در جنگهای ایران علیه تجاوز روسیه در گرجستان کمک ایران آمده و در استرداد کامل گرجستان ارتش ایران را مدرنیزه سازد. هنوز چند ماهی از عقد این قرارداد نگذشته بود که دفعه برگشت و شرایط در اروپا به ضرر الکساندر، تزار روس تمام شد. در نبردی که در سال ۱۸۰۷ بین فرانسه و روسیه در گرفت، الکساندر بشدت شکست خورده و مجبور به عقد قرارداد صلح با ناپلئون شد. این عهدنامه که بعد از ملاقات دو امپراطور منعقد شد به اسم قرارداد "تیلسیت" معروف است. طبق این قرارداد، روسیه و فرانسه موقتا "یک دوره" دوستی را در اروپا شروع کردند و بدین وسیله عهدنامه فین کین اشتاین ضمانت اجرائی و ارتباط خود را با وقایع جاری در بین مرزهای ایران و روس از دست داد. روسهای تزاری که این دفعه بطور قاطع از سوی اروپا کاملاً مطمئن شده و

احساس امنیت میکردند، تمام نیروهای خود را متوجه مرزهای شمال ایران ساختند. آغاز تجاوزات روسها به ایالات قفقاز و مقاومت ایران بالاخره منجر به یک رشته جنگهای خونین بین ایران و روس شد. بعد از شکستهای متعدد و عقب‌نشینیها، ایران در سال ۱۸۱۳، در تحتفاد معاهده گلستان و سپس در سال ۱۸۲۸ با قرارداد عهدنامه ترکمن چای، ایالات دربند، باکو، شیروان و کرمان، داغستان و ایروان را به روسها واگذار کرده و از حق داشتن هر نوع نیروی دریائی در دریای خزر محروم شد.

روسیه، تزاری ایران را جولانگاه رقابتهای بی‌امان خود جهت اخذ انواع و اقسام امتیازات اقتصادی، تجارتی، سیاسی و فرهنگی ساخت. تزارهای روسیه که در پی فرصت‌میگشند تا با دسترسی به خلیج فارس، به آبهای آزاد و گرم اقیانوس هند رسیده و به توسعه امپراطوری خود در قلمرو تجارت و فتوحات ادامه دهند، از ضعف نظامی ایران و از وابستگی اقتصادی ایالات شمال ایران استفاده کرده و به این فکر افتادند که به تصرفات در جهت رسیدن به خلیج فارس ادامه داده و سراسر ایران را جزئی از خاک امپراطوری خود سازند. اما علیرغم این شرایط مناسب، روسها نتوانستند به آسانی بر خاک ایران تسلط پیدا کنند. علت این امر وجود منافع انگلستان در هندوستان بود. انگلستان تسلط نظامی بر ایران را توسط تزارها یک خطر جدی به منافع خود در هندوستان دانسته و سفاقر جلوگیری از وقوع این امر حتی آماده جنگ با روسیه نیز بود. روسها با توجه به این امر که تسخیر ارضی و نظامی ایران آنها را علی‌التحقیق در مقابل نیروی نظامی انگلستان قرار خواهد داد و چون آماده این چنین برخوردی نبودند، لذا از نقشه استراتژی نظامی مرفه‌نظر کرده و سیاست خود را بر اساس توسعه نفوذ سیاسی و اجتماعی و وابستگی اقتصادی بدون تسخیر فیزیکی ایران پایه‌ریزی کردند. از این تاریخ بعد (یعنی در سراسر نیمه دوم قرن نوزدهم) این دو نیروی امپریالیستی جهت ایجاد هم‌مونی خود در شئون اقتصادی و سیاسی ایران به رقابت‌های گوناگون برخاستند. امپریالیستها با اخذ امتیازات مختلفه تنها استقلال اقتصادی ایران را

از بین بردند بلکه تدریجا " شاهان و طبقه حاکمه ایران را ماموران  
واسته خود ساخته و از آن پس بیشتر و آسانتر به جباول منابع طبیعی  
و انسانی در ایران پرداختند.

بطور کلی جامعه ایران در دوره قاجارها بتدریج تسلیم قدرتهای  
استعماری اروپائی شد. بعد از جنگهای ایران و روس در سالهای ۱۸۱۲ و  
۱۸۲۸، انعقاد قراردادهای غیر عادلانه گلستان و ترکمن جای، جنگ ایران و  
انگلیس در سال ۱۸۵۶ و قرارداد تحمیلی پاریس (۱۸۵۷)، ایران عملاً  
استقلال واقعی خود را از دست داده و بتدریج همچون یک نیمه مستعمره به  
چولانگاه رقابت بین روس و انگلیس تبدیل گشت. (۲۱) تبدیل ایران  
از یک کشور مستقل متحد فتوحالی به یک نیمه مستعمره عمدتاً ناشی از  
نفوذ استعماری و رقابت بین بریتانیای کبیر و روسیه، تزاری در آسیا  
سویژه در ربع آخر قرن نوزدهم بود. (۲۲)

رقابتی آمان انگلیس و روس در آسیا به زمان بطور "کبیر" و حتی قبل  
از آن نیز بر میگشت. (۲۳) این رقابت سویژه از سال ۱۷۸۰ به بعد با  
"برنامه های توسعه طلبانه" کاترین "بزرگ" در مورد سرزمینهای عثمانی از یک  
طرف و نفوذ و تسلط انگلیس بر هندوستان توسط کمپانی هند شرقی از طرف  
دیگر شدت یافت. (۲۴) روابط حاد انگلیس و تزارها بطور جدی بعد

از تعرض سطره جوانانه روسها به ایالات آسیای مرکزی و مناطق چینسی در

نیمه دوم قرن نوزدهم به اوج خود رسید. (۲۵)

بریتانیا که تسلط روسیه بر این سرزمینهای آسیائی را خطری علیه  
منافع استعماریش در هندوستان و خلیج فارس میدید، (۲۶) به روسیه اخطار  
داد که چنانچه به توسعه نفوذ نظامیش در ایران ادامه دهد این امر  
منجر به سرخورد نظامی بین این دو کشور خواهد گردید. با وجود اینکه  
طراحان تزار خواهان نفوذ نظامی بوده و تصمیم داشتند که ایران را به زیر  
سلطه امپراطوری تزارها در آورند، (۲۷) معذالکه منظور خلوکبری  
از سرخورد نظامی با انگلیس راه کم خطر نفوذ اقتصادی - اجتماعی را  
برگزیدند. (۲۸)

حون هجنگ از این قدرتها خواهان مفاصله نظامی با یکدیگر بر سر ایران بودند. در نتیجه رقابت امپریالیستها در این منطقه شکل سلطه سیاسی - اجتماعی بخود گرفت و ایران بصورت مستعمره کامل در نیامد. این شکل جدید رقابت بین روس و انگلیس در ایران همان است که گندی "آسترا" "نگار امتیاز" نامیده است :

"نظور کلی نگار امتیاز در ایران نوعی تقارر سیاسی ماحراجویایی بود که در جستجوی اخذ منافع بریه بودند و این حبله را بر علسه درباریان و شاه که خواهان حداقل در دسر بودند. نگار میبردند." (۲۹)

بدینصورت نعلت بیثروی استعمارگرانه روسیه بطرف خلیج فارس و دفاع بریتانیا از منافع امپریالیستی خود در هندوستان و خلیج فارس، ایران بصورت یک کشور نیمه مستعمره بین دو رقیب روس و انگلیس در آمد. (۳۰)

هدف اصلی روسیه در این دوره بیثروی نسوی خلیج فارس و ایجاد پایگاهی برای خود بمنظور رقابت با انگلیس بر سر استیلای سیاسی و تجارتي در منطقه خلیج بود. (۳۱)

برای نیل به این هدف، روسیه از ابزارهای زیر استفاده کرد: (۳۲)

۱ - انحصارات تجاری

۲ - ایجاد قشون قزاق

۳ - صدور سرمایه مالی به ایران

ناصرالدین شاه با استخدام افسران روسی بمنظور محافظت خود و دربار قاجار در مقابل رشد ناراضیها قشون قزاق را ایجاد نمود. (۳۳)

افسران این نیروی نظامی دستورات خود را از مراجع ایرانی حتی از خود شاه هم نمیگرفتند، بلکه آنها مستقیماً با "وزارت جنگ سن پترزبورگ" (۳۴)

در تماس بودند. قشون قزاق به صورت نیرویی قوی و سینما " مدرن درآمده و تنها سازمان نظامی ای بود که حقوقاً مجلس را بدون تاخیر دریافت میکرد. این امر طبعاً باعث شد که قزاقها، با وجود اینکه ایرانی بودند، سه افسران روسی وفادار مانده و در موارد مختلف معوان ابزاری برای احسرای

سیاست تزارها در ایران مورد استفاده قرار گیرند، (۳۵) وسیله دیگری که تزارها از آن برای تسلط سیاسی در ایران استفاده میکردند، ماهیت روابط بازرگانی بین ایران و روس بود. زمینه توسعه روابط غیر عادلانه بازرگانی بین دو کشور توسط یک ضمیمه به قرارداد ترکمن چای در سال ۱۸۲۸ فراهم گردید. به موجب این ضمیمه ایران اختیار تعیین حقوق گمرکی را از دست تزارها قادر شدند هر نوع امنیاری را به زور از شاهان ایران کسب کنند. (۳۶) یکی دیگر از عواملی که بدون شک افزایش

انحصارات تزاری را در بازرگانی تسهیل نمود، ایجاد راه آهن برتالی-موری باورای بحر خزر بود. این راه آهن، که زیر نظر ژنرال اسکاف در سال ۱۸۸۸ احداث شد، حدود ۳۰۰ مایل موازات و نزدیک مرز ایران و روس امتداد داشت. از آنجاییکه ساختن راه آهن دیگر در ایران به نفع روسیه نبود، تزارها با شاه قراردادی منعقد کردند که به موجب آن ایران بمدت ۱۰ سال اجازه ساختن راه آهن دیگر را نداشته باشد. این قرارداد پس از انقضای مدت، دوباره بمدت ۱۰ سال دیگر تمدید گردید. (۳۷)

ساختن این راه آهن باعث گردید تا تزارها برنامه تجاوزگرانه خود را برای کسب امتیازات سیاسی و بازرگانی در ایران بطور وسعتر اجرا کنند. بطور مثال صادرات روسیه به ایران تا سال ۱۸۹۰ بیش از یک میلیون روبل تخمین زده میشد. (۳۸) حتی با شروع قرن سیم تجارت بین دو کشور افزایش یافت. (۳۹) هرچند که رابطه منادله به نفع روسیه و به ضرر ایران تغییر فاحشی یافته بود. روسیه بمنظور توسعه تسلط بازرگانش بر ایران، مرزهاش را بروی کالاهایی که به مقصد ایران از روسیه میگذشتند، بست و با ایجاد بانک استقراضی روس، ایران را وابسته سرمایه‌های مالی تزارها نموده و شاه را معبور به تغییر تعرفه‌های گمرکی به نفع تزار روس کرد. (۴۰)

در این دوره انگلیس نیز آرام ننشسته و در رقابت خود با روسها روابط تجاری خود را با ایران توسعه داد. (۴۱) اگر چه بازرگانان ایران و انگلیس در این دوره همف بازرگانی ایران و روس بود ولی هدف اصلی